

بسم الله الرحمن الرحيم



اگر از حق نگذریم، باید بگوئیم «ابن هشام» ، در سیره خود و «ابو جعفر طبري» ، در تاریخ خویش، مشروح مبارزه علي «ع» را در خیبر آورده و جزئیات جریان را مو به مو تشریح نموده اند، ولي در پایان بحث احتمال موهومي را - که قتل مرحب وسیله محمد بن مسلمه بود - ذکر کرده و مي گویند:

برخي معتقدند که مرحب، به وسیله محمد بن مسلمه کشته شد، زیرا او برای گرفتن انتقام برادر خود که در فتح دژ «ناعم» وسیله یهودیان کشته شده بود، از طرف پیامبر ماموریت یافت، و در این کار نیز موفق گردید. این احتمال آن چنان بي پایه است که هرگز با تاریخ مسلم و متواتر اسلام نمی تواند برابري کند. علاوه بر این، این افسانه تاریخي یک سلسله اشکالاتي دارد که از نظر خوانندگان می گذرانیم:

1- طبري و ابن هشام، این افسانه تاریخي را از صحابي بزرگ جابر بن عبد الله نقل کرده اند (25) و ناقل این داستان این مطلب خلاف را از زبان این مرد بزرگ نقل کرده، در صورتي که جابر در تمام غزوات افتخار رکاب پیامبر را داشته، جز در این غزوه، که توفیق شرکت در آن را نیافت.

2- محمد بن مسلمه آن چنان شجاع و دلاور نبود که فاتح خیبر گردد و در طول تاریخ خود، نمونه بارزي از شجاعت ندارد تنها او در سال سوم هجرت، از طرف پیامبر مامور شد کعب بن الاشرف يهودي را - که پس از جنگ بدر، مشرکان را برای تجدید جنگ با مسلمانان تحریک می کرد - به قتل برساند. او از ترس، سه شبانه روز آب و غذا نخورد، و وحشت او مورد اعتراض پیامبر قرار گرفت، و او در پاسخ گفت: نمی دانم آیا در این قسمت موفقیت به دست خواهم آورد یا نه؟ پیامبر پس از مشاهده این وضع، چهار نفر همراه او فرستاد که با کمک آنها شر کعب را که خواهان تجدید جنگ میان مسلمانان و مشرکان بود، قطع کند. آنان در نیمه شب با نقشه خاصی، دشمن خدا را کشتند، ولي محمد بن مسلمه از کثرت ترس و وحشت، يکي از یاران خود را مجروح ساخت. (26) بطور مسلم،

صاحب چنین روحیه ای نمی تواند دلاوران خیبر را عقب زند.

3- فاتح خیبر نه تنها با مرحب دست و پنجه نرم کرد و او را مقتول ساخت، بلکه پس از کشته شدن مرحب، عده ای فرار کرده و عده دیگر یک یک به میدان نبرد آمده و تن به تن با او نبرد کرده اند. اینک نام دلاوران یهود که پس از کشته شدن مرحب با علی به جنگ برخاسته اند:

1- داود بن قابوس 2- ربیع بن ابی الحقیق 3- ابو البأث 4- مرة بن مروان 5- یاسر خیبری 6- ضجیح خیبری. همه این شش تن، از ابطال و دلاوران یهود در بیرون خیبر بودند و بزرگترین سد و مانع در برابر گشودن دژهای دشمن شمرده می شدند. اینان در حالی که رجز می خواندند و مبارز می طلبیدند، به دست قهرمان بزرگ اسلام امیرمؤمنان از پای درآمدند. داوری کنید آیا با این وضع فاتح خیبر و کشنده مرحب کیست؟ اگر کشنده مرحب، محمد بن مسلمه بود، او نمی توانست پس از کشتن مرحب بسوی لشکرگاه اسلام برگردد و وجود این دلاوران را در پشت سر مرحب نادیده بگیرد بلکه باید با اینها نبرد کند، در صورتی که به اتفاق تمام تواریخ این افراد فقط با علی مبارزه کرده و به دست او از پای درآمدند.

4- این افسانه تاریخی با حدیث متواتری که از پیامبر نقل شده مخالف است، زیرا او درباره علی فرمود: «یفتح الله علی یدیه»، یعنی این پرچم را به دست کسی می دهم که فتح و پیروزی به دست او صورت می گیرد، و فردای آن روز پرچم فتح را به دست او سپرد. از طرف دیگر، یکی از بزرگترین موانع پیروزی، وجود مرحب خیبری بود که شجاعت او دو فرمانده اسلام را مجبور به فرار نمود. اگر کشنده مرحب، محمد بن مسلمه باشد، پیامبر باید این جمله را درباره او بفرماید نه درباره علی.

«حلبی»، سیره نویس معروف می گوید: (27) در اینکه مرحب به دست علی «ع» از پای درآمد، شکی نیست. همچنین «ابن اثیر» می گوید: سیره نویسان و محدثان علی «ع» را کشنده مرحب می دانند و روایات متواتر در این باره نقل شده است.

«طبری» در تاریخ و «ابن هشام» در سیره خود، اندکی دچار آشفتگی شده و جریان شکست و بازگشت دو فرماندهی را که پیش از علی «ع»، ماموریت فتح دژهای یهود یافته بودند، طوری نوشته اند که هرگز با مفهوم جمله ای که پیامبر اسلام درباره علی فرمود، تطبیق نمی کند.

پیامبر در این باره چنین فرمود: «و لیس بفرار»، یعنی او فرماندهی است که هرگز فرار نمی کند. مفاد و مفهوم این جمله این است که علی بسان دو فرمانده گذشته نیست و هرگز او فرار نخواهد کرد، یعنی آن دو فرمانده قبلی پا به فرار گذارده و سنگر را خالی کرده بودند. در صورتی که دو نویسنده نامبرده، این نکته را تذکر داده اند و جریان بازگشت آنان را طوری نوشته اند که آن دو کاملاً انجام وظیفه نمودند، ولی موفق به فتح نشدند. (28)

سه نقطه درخشان در زندگی حضرت علی «ع»

در اینجا مطلب را با ذکر سه فضیلت درباره فاتح خیبر به پایان می رسانیم: روزی معاویه به سعد وقاص اعتراض

نمود که چرا به علي ناسزا نمي گوئي؟ او در پاسخ وي چنين گفت: من هر موقع به ياد سه فضيلت از فضائل علي مي افتم، آرزو مي کنم اي کاش من يکي از اين سه فضيلت را داشتم:

1- روزي که پيامبر او را در مدينه جانشين خود قرار داد و خود به جنگ تبوک رفت و به علي چنين گفت: تو نسبت به من همان منصب را داري که هارون نسبت به موسي داشت، جز اينکه پس از من پيامبري نخواهد آمد.

2- روز خيبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسي مي دهم که خدا و پيامبر او را دوست دارند. افسران و فرماندهان عاليقدر اسلام در آرزوي نيل به چنين مقامي بودند. فردي آن روز، پيامبر علي را خواست و پرچم را به او داد و خدا در پرتو جانبازي علي پيروي بزرگي نصيب ما نمود.

3- روزي که قرار شد پيامبر با سران نجران به مباحله بپردازد، پيامبر دست علي و فاطمه و حسن و حسين را گرفت و گفت: «اللهم هؤلاء اهلي» . (29)

عوامل پيروي

دژهاي خيبر فتح شد و يهوديان با شرايط خاصي در برابر ارتش اسلام سر تسليم فرود آوردند. ولي بايد ديد که عوامل پيروي چه بوده است؟! و نکات برجسته اين بخش همين است. پيروي فوق العاده مسلمانان در اين نبرد، در گرو عواملی بود که اکنون به طور اجمال به آنها اشاره مي شود و بعدا به شرح آنها مي پردازيم:

1- نقشه و تاکتيک نظامي.

2- کسب اطلاعات و تحصيل اسرار داخلي دشمن.

3- جانبازي و فداکاري همه جانبه اميرمؤمنان. اينک ما هر سه قسمت را مورد بررسي قرار مي دهيم:

1- نقشه و تاکتيک نظامي

ارتش اسلام در نقطه اي فرود آمد، که روابط يهوديان را با دوستان آنان (قبائل غطفان) قطع نمود. به طور کلي در ميان تيره هاي غطفان مردان شمشيرزن و بي پروا فراوان بود، و اگر آنها به کمک يهوديان شتافته و دست به دست هم داده بودند، فتح دژهاي خيبر غير ممکن بود. قبيله «غطفان» ، وقتي از حرکت ارتش اسلام آگاهي يافتند، با تجهيزات کافي براي نجات متحدان خود حرکت کردند، ولي هنوز چيزي راه نپيموده بودند، که در ميان آنان شايع شد که ياران محمد «ص» از يک راه انحرافي متوجه سرزمين آنها شده اند. اين شايعه به قدری قوت گرفت که آنان از نيمه راه بازگشتند، و تا پايان فتح خيبر از جا يگاه خود حرکت نکردند.

تاريخ نويسان، اين شايعه را معلول ندای غيبي مي دانند، ولي هيچ بعيد نيست که اين شايعه از ناحيه مسلمانان تيره هاي غطفان درست شده، و طراحان اين شايعه مسلمانان واقعي تيره هاي غطفان بوده باشند که به دستور پيامبر مامور بودند در لباس کفر، ميان قبائل خود به سر ببرند. آنان به قدری در طرح اين نقشه ماهر بودند که نگذاشتند ستونهاي تيره هاي «غطفان» به سوي متحدان خود حرکت نمايند، و اين مطلب در جنگ

احزاب سابقه دارد، زیرا در پرتو شایعه سازی یک مسلمان غطفانی، به نام «نعم بن مسعود» ارتش کفر متفرق شده و دست از حمایت یهودیان برداشتند.

2- کسب اطلاعات

پیامبر اسلام در نبردها به کسب اطلاعات اهمیت فراوان می داد، و پیش از محاصره خیبر بیست تن از پیشتازان جنگ را به سرپرستی «عباد بن بشیر»، بسوی خیبر روانه ساخت. آنان با یک نفر از یهودیان در نزدیکی خیبر روبرو شدند. عباد پس از مذاکره با او دریافت که وی از کارآگاهان یهود است. فوراً دستور داد او را دستگیر کرده به حضور پیامبر بردند. او وقتی به مرگ تهدید شد، همه اسرار یهودیان خیبر را بیرون ریخت. در نتیجه، معلوم شد که خیبریان پس از گزارش رهبر منافقان، «عبد الله بن سلول» روحیه خود را سخت باخته اند، و هنوز از قبیله غطفان کمکی به آنها نرسیده است.

نمونه دیگر از کسب اطلاعات: در ششمین شب جنگ، پاسداران ارتش اسلام یک نفر یهودی را دستگیر کرده خدمت پیامبر آوردند. پیامبر اوضاع و احوال یهودیان را از وی پرسید. وی گفت: اگر تامین جانی دارم، بگویم. او پس از اخذ «تامین» چنین گفت: امشب دلاوران خیبر از دژ «نسطاة» به دژ «شق» انتقال می یابند، تا از آنجا از خود دفاع کنند. شما ای ابا القاسم (کنیه پیامبر است) فردا دژ نسطاة را فتح می نمایی (پیامبر فرمود ان شاء الله)، در زیرزمینهای آنجا مقادیر زیادی منجنیق، ارابه جنگی، زره و شمشیر موجود است و شما می توانید با استفاده از این وسائل، دژ «شق» را سنگباران کنید. (30) پیامبر، اگرچه از این وسائل تخریبی استفاده نکرد، ولی اطلاعاتی که این فرد دستگیر شده در اختیار او گذارد، جالب بود. زیرا نقطه حمله فردا را روشن ساخت، و معلوم شد که فتح دژ «نسطاة»، نیروی بیشتری نخواهد برد و در گشودن دژ «شق»، باید احتیاط بیشتری بکار برد.

باز نمونه دیگر: در گشودن یکی از قلعه ها پس از سه روز معطلی، شخصی از یهودیان - شاید برای استخلاص جان خود بود که - شرفیاب خدمت پیامبر گردیده و چنین گفت: اگر یک ماه در این نقطه توقف کنی، هرگز دست بر آنها نخواهی یافت، ولی من مجرای آب این قلعه را نشان می دهم، و شما می توانید آب را به روی آنها ببندید. پیامبر با بستن آب به روی دشمن موافقت نکرد، و گفت من هرگز آب را بر روی کسی نمی بندم تا از تشنگی بمیرند، ولی دستور داد برای تضعیف روحیه دشمن بطور موقت آب را ببندند. بستن آب آنچنان آنان را مرعوب ساخت، که بلافاصله پس از جنگ کوتاهی تسلیم شدند. (31)

3- فداکاری امیرمؤمنان «ع»

ما مشروح فداکاری آن حضرت را به طور اجمال نوشتیم و اکنون جمله ای از خود آن حضرت نقل می نمائیم: «ما در برابر ارتش بزرگ یهود و دژهای آهنین آنها قرار گرفتیم. دلاوران آنها هر روز از دژها بیرون آمده مبارز می طلبیدند، و گروهی را می کشتند. در این لحظه، پیامبر خدا به من دستور داد تا برخیزم و به سوی دژ بروم. من با قهرمانان آنها روبرو شدم، گروهی را کشته و گروهی را عقب راندم. آنان به دژ پناهنده شدند و در را بستند. من در دژ را کنده و تنها وارد شدم، و کسی در برابر من مقاومت نکرد و من در این راه کمکی جز خدا نداشتم». (32)

هنگامي که دژ «قموص» گشوده شد، «صفیه» دختر حیی ابن اخطب با زن دیگری اسیر گردیدند. «بلال»، این دو نفر را از کنار کشتگان یهود عبور داد و خدمت پیامبر آورد. پیامبر از جریان آگاه گردید، از جای برخاست و عبا بر سر «صفیه» افکند و از او احترام کرد و برای استراحت او نقطه ای را در لشکرگاه معین کرد، سپس با لحن تند به بلال گفت: «مگر مهر و عاطفه از دل تو رخت بر بسته که این دو زن را از کنار اجساد عزیزان خود عبور دادي؟!» حتی به همین اندازه اکتفا نکرد، «صفیه» را از میان اسیران به خود اختصاص داد، و رسماً در ردیف زنان خود درآورد، و از این طریق شکست روحی او را جبران نمود. اخلاق و عواطف پیامبر اثر بسیار نیکی در روان «صفیه» گذارد، که بعدها در زمره زنان علاقمند و باوفای پیامبر درآمد، و در موقع احتضار پیامبر بیش از زنان دیگر اشگ می ریخت. (33)

کنانه بن ربیع به قتل می رسد: از موقعی که یهودیان «بنی النضیر»، از مدینه رانده شدند و در خیبر سکنی گزیدند، صندوق تعاونی مشترکی برای امور همگانی و هزینه های جنگی و پرداخت خونبهای کسانی که به دست افراد قبیله «بنی النضیر» کشته می شدند تشکیل داده بودند. گزارشهای رسیده به پیامبر حاکی بود که این اموال در اختیار «کنانه»، شوهر «صفیه» است. پیامبر «کنانه» را احضار نمود، و خواستار تعیین جایگاه این صندوق گردید. او اصل مطلب را انکار کرد و گفت هرگز از چنین امری آگاهی ندارم. دستور توقیف «کنانه» صادر گردید و قرار شد در این باره اطلاعات بیشتری بدست آورند. تحقیقات ماموران برای پیدا کردن جای این اموال آغاز گردید. سرانجام یک نفر گفت من فکر می کنم که جای این گنج فلان نقطه خاص (خرابه) باشد، زیرا من در ایام جنگ و پس از آن، شاهد رفت و آمد زیاد «کنانه» به این نقطه بودم. پیامبر بار دیگر کنانه را خواست و گفت: می گویند جای صندوق در فلان نقطه است، اگر در آنجا گنج به دست آید، شما کشته خواهی شد. او باز خود را به بی اطلاعی زد. به دستور پیامبر حفاری در آن آغاز گردید، و گنج «بنی النضیر» به دست سربازان اسلام افتاد. اکنون باید کنانه به سزای اعمال خود برسد، او علاوه بر جرم کتمان چنین امری، یکی از افسران اسلام را ناجوانمردانه ترور کرده بود. یعنی سنگ بزرگی را غافلگیرانه بر سر «محمود بن مسلمه» افکنده و او را کشته بود. پیامبر برای اخذ انتقام و ادب کردن سائر یهودیان - که بار دیگر با حکومت اسلامی از در حيله و تزویر و دروغ وارد نشوند - او را به دست برادر مقتول داد، و برادر مقتول، «کنانه» را به انتقام برادر خویش کشت. (34) «کنانه» آخرین فردی بود که به جرم ترور یک سردار بزرگ به قتل رسید.

غنائم جنگی تقسیم می شود: پس از گشودن دژهای دشمن و خلع سلاح عمومی و گردآوری غنائم، پیامبر دستور داد که همه غنائم در نقطه خاصی جمع آوری شود. یک نفر به دستور پیامبر در میان سربازان اسلام ندا داد که: هر فرد مسلمانی لازم است هر چه از غنائم به دست آورده - حتی نخ و سوزن را - به بیت المال بازگرداند، زیرا خیانت مایه ننگ است و روز رستاخیز آتش بر جانش می شود. (35)

پیشوایان حقیقی اسلام در مساله امانت فوق العاده سختگیری نموده، حتی بازگرداندن امانت را یکی از علائم ایمان دانسته و خیانت را از علائم نفاق شمرده اند. (36) از این جهت، روزی که از میان باقیمانده اموال یک سرباز، اموال دزدی به دست آمد، پیامبر بر جنازه او نماز نخواند. تفصیل جریان چنین است: روز حرکت از سرزمین خیبر، ناگهان بر غلامی که مامور بستن کجاوه های پیامبر بود، تیری اصابت کرد و همان دم

جان سپرد. ماموران به جستجو پرداختند، تحقیقات آنها به جایی نرسید، همگی گفتند: بهشت بر او گوارا باشد. ولی پیامبر فرمود: من با شما در این جریان هم عقیده نیستم، زیرا عبائی که بر تن او است از غنائم است و او آن را به خیانت برده و روز رستاخیز به صورت آتش او را احاطه خواهد کرد. در این لحظه یک نفر از یاران پیامبر گفت من دو بند کفش از غنائم بدون اجازه برداشته ام، پیامبر فرمود: آن را برگردان و گرنه روز رستاخیز به صورت آتش در پای تو قرار می گیرد. (37)

این رویداد نیز، غرض ورزی گروهی از خاورشناسان را آشکار می سازد، زیرا آنان نبردهای اسلام را غارتگری قلمداد نموده و از اهداف معنوی آن چشم پوشیده اند، و حال آنکه چنین نظم و انضباطی در یک ملت غارتگر و یغماگر قابل تصور نیست. رهبر یک ملت یغماگر، هرگز نمی تواند رد امانت را نشانه ایمان بشمارد، و آنچنان سربازان خود را تربیت کند که آن را از بدن یک بند کفش از بیت المال باز دارد.

کاروانی از سرزمین خاطره ها

پیش از آنکه پیامبر عازم خیبر شود، «عمرو بن امیه» را به دربار نجاشی فرستاده بود. هدف از اعزام سفیر به دربار حبشه این بود که پیام پیامبر را به شاه حبشه برساند و از او بخواهد که وسائل حرکت کلیه مسلمانان مقیم حبشه را فراهم آورد. نجاشی دو کشتی برای حرکت آنها ترتیب داد و کشتی مهاجران در سواحل نزدیک مدینه لنگر انداخت. مسلمانان مهاجر آگاه شدند که پیامبر رهسپار سرزمین خیبر شده، آنان نیز بی درنگ به سرزمین خیبر آمدند. مسافران حبشه موقعی رسیدند که مسلمانان تمام دژها را فتح کرده بودند. پیامبر اکرم 16 گام به استقبال جعفر بن ابیطالب رفت و پیشانی او را بوسید و فرمود نمی دانم به کدام بیشتر خوشحال شوم، از اینکه پس از سالیان درازی، موفق به ملاقات شما شده ام، یا از اینکه خداوند به وسیله برادر تو علی «ع» دژهای یهود را به روی ما گشود. (38) سپس فرمود: می خواهم امروز به تو چیزی را هدیه کنم. مردم تصور کردند که این هدیه از قماش هدایای مردم مادی است، یعنی طلا و نقره است. ناگهان پیامبر سکوت خود را در هم شکست و نماز مخصوصی را که بعدها به نام نماز جعفر طیار معروف گردید، تعلیم جعفر نمود. (39) آمار تلفات: تلفات مسلمانان در این نبرد از 20 نفر تجاوز ننمود، ولی تلفات یهودیان زیادتیر بود و اسامی 93 نفر از آنها در تاریخ ضبط شده است. (40)

گذشت در هنگام پیروزی

مردان الهی و جوانمردان بزرگ جهان، به هنگام فتح و پیروزی، با دشمن ناتوان و رنجور، با کمال لطف و محبت معامله می نمایند. اغماض و گذشت آنان بر سر دشمن، سایه می افکند و از لحظه ای که دشمن تسلیم می شود، از در عطف و وارد شده، انتقام جوئی و کینه توزی را کنار می گذارند.

پیشوای بزرگ مسلمانان پس از فتح خیبر، بالهای عطف خود را بر سر مردم خیبر گشود، (مردمی که با صرف هزینه های زیاد، اعراب بت پرست را بر ضد او شورانیده و مدینه را مورد تهاجم و در آستانه سقوط قرار داده بودند) و تقاضای یهودیان خیبر را، مبنی بر اینکه آنان در سرزمین خیبر سکنی گزینند، و اراضی و نخلهای خیبر در اختیار آنها باشد و نیمی از درآمد را به مسلمانان بپردازند، پذیرفت. (41) حتی به نقل ابن هشام (42)، مطلب یاد شده را خود پیامبر پیشنهاد کرد، و دست یهود را در امور کشاورزی و غرس نهال و پرورش درختان باز گذارد.

پیامبر می توانست خون همه آنها را بریزد و یا آنان را از سرزمین خیبر براند، و یا مجبورشان سازد که آئین اسلام را بپذیرند. اما بر خلاف پندار یک شت خاورشناس مغرض و سربازان علمی استعمار، که تصور می کنند: «آئین اسلام، آئین زور و شمشیر است، و مسلمانان به زور سر نیزه ملل مغلوب را وادار کردند که آئین اسلام را بپذیرند»، هرگز چنین کاری نکرد، بلکه آنان را در اقامه شعائر دینی خود و اصول و فروع مذهب خویش آزاد گذارد.

اگر پیامبر با یهود خیبر نبرد کرد، از این نظر بود که: خیبر و ساکنان آن، کانون خطری برای اسلام و آئین توحید بودند، و پیوسته با مشرکان در براندازی حکومت نوپنیا اسلام همکاری می کردند. روی این نظر، پیامبر ناچار بود با آنها نبرد کند و همه آنها را خلع سلاح نماید، تا زیر حکومت اسلامی، با کمال آزادی به امور کشاورزی و اقامه شعائر مذهبی خود بپردازند. در غیر این صورت، زندگی برای مسلمانان مشکل بود، و پیشرفت آئین اسلام متوقف می گردید.

اگر از یهودیان جزیه گرفت، برای این بود که آنان از امنیت حکومت اسلامی بهره مند بودند و حفظ جان و مال آنها برای مسلمانان لازم بود. و طبق محاسبات دقیق، مقدار مالیاتی که هر مسلمان موظف بود، به حکومت اسلامی بپردازد، بیشتر از جزیه ای بود که دولت اسلام از ملت های یهود و نصاری می گرفت. مسلمانان باید خمس و زکات بدهند و گاهی از اصل اموال خود نیازمندیهای دولت اسلامی را برطرف سازند و در برابر آن یهود و مسیحیانی که زیر لوای اسلام زندگی می کنند، و از حقوق فردی و اجتماعی بهره مند می شوند، باید در برابر این حقوق مانند سائر مسلمانان مبلغی تحت عنوان جزیه بپردازند، و حساب «جزیه» اسلامی از «باج گرفتن» جدا است.

نماینده ای که هر سال از طرف پیامبر برای ارزیابی محصول خیبر و تنصیف آن معین می شد، فردی ارزنده و دادگر بود، که عدالت و دادگستری او مورد اعجاب یهود قرار می گرفت. این شخص، «عبد الله رواحه» بود که بعدها در جنگ «موته» کشته شد. او سهمیه مسلمانان را از محصول خیبر تخمین می زد. و گاهی یهود تصور می کردند که او در حدس خود اشتباه کرده و زیاد تخمین زده است. او در پاسخ آنها می گفت: من حاضرم قیمت تعیین شده را به شما بپردازم، و باقیمانده، مال مسلمانان باشد.

یهود در برابر این دادگری می گفتند: بهذا قامت السموات و الارض: در سایه اینگونه عدل و داد، آسمانها و زمین استوار گردیده است. (43)

در اثناء گردآوری غنائم جنگ، قطعه ای از تورات به دست مسلمانان افتاد. یهودیان از پیامبر درخواست نمودند که آن قطعه را به خود آنها بازگرداند. پیامبر به مسؤول بیت المال دستور داد که آن را رد کند.